

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث امروز ما پیرامون روایات مربوط به شورا در منابع حدیث اهل بیت صلوات الله علیهم است. ما در منابع اهل بیت، روایات مفصل‌تر درباره شورا داریم که بخش معتنا به از این روایات را آقای ری‌شهری در میزان الحکمه جمع‌آوری کرده که کار خوبی هم هست. این روایات را به چند دسته می‌توان تقسیم‌بندی کرد: دسته اول روایاتی است که در زمینه تشویق و تأکید بر مسئله شورا آمده است؛ این که خوب است مسلمین و مؤمنین در امور خود با یکدیگر مشورت کنند. این روایات در حد تشویق است و نظیر همان روایاتی است که ما در منابع اهل سنت بحث کردیم که این‌ها را خواهیم گفت.

دسته دوم روایاتی است که درباره مشورت حاکم با دیگران وارد شده است.

دسته سوم، روایاتی است که درباره شورای حکومتی وارد شده است یا به عبارتی شورای سیاسی که این‌ها هم دودسته هستند. البته منظور ما از دسته، تقسیم‌بندی است؛ وگرنه در هر یک از این‌ها یک یا دو روایت بیشتر نیست. بخش اول از دسته سوم روایات، آن روایاتی است که درباره شورای تعیین حاکم وارد شده، ولو اینکه به صورت ظاهر از آن این‌طور استفاده شود و بخش دوم از دسته سوم یک روایت است که از آن درباره شورای حکومتی و یا شورای رهبری و به عبارتی شورای مع الحکم استفاده می‌شود. این چند دسته را ما بحث می‌کنیم و بررسی می‌کنیم.

دسته اول که عمده روایات شورا در این رابطه است، آیاتی است که تأکید بر مسئله مشورت و تشویق به مشورت دارد که در میزان الحکمه آمده است. میزان الحکمه دسته‌بندی خوبی دارد و روایات همراه با ذکر منابع آورده شده است. خود میزان الحکمه منبع دسته اول نیست، ولی از آن جهت که منابع دست‌اول ذکر شده است، لذا ما به این کتاب مراجعه کردیم.

روایاتی که در این دسته می‌توان برشمرد، از قبیل روایاتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که: «لَنْ يَهْلِكَ امْرُؤٌ بَغْدًا مَشُورَةً»<sup>۱</sup>، کسی که مشورت کند به هلاکت نمی‌افتد.

۱. محاسن: ج ۲ ص ۴۳۶

یا روایتی که از امیرالمؤمنین صلوات الله تعالی علیه وارد شده است که: «بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يُوصِينِي يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مَنْ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ»<sup>۱</sup> کسی که استخاره کند و از خدا در عملی که می‌خواهد انجام بدهد، طلب خیر کند، متحیر نخواهد شد و خداوند راه صحیح را به او نشان خواهد داد و کسی هم که مشورت کند؛ بعد از آن از تصمیمی که می‌گیرد پشیمان نخواهد شد. ما در روایات اهل سنت، این روایت و یا قریب به این روایت را آوردیم؛ منتها آنجا با خاب بود. از امام کاظم علیه السلام هم روایت شده است که: «مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْذَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَا دَحَا، وَ عِنْدَ الْخَطَا عَاذِرًا»<sup>۲</sup> اگر کسی مشورت کرد و در نتیجه این مشورت تصمیم درست گرفت، مردم او را ستایش می‌کنند و اگر هم تصمیم اشتباهی گرفت، مردم او را معذور می‌دانند و می‌گویند: وظیفه خود عمل کرده؛ مشورت کرده و رأی دیگران را گرفته؛ پس اگر خطا بوده، او معذور است.

روایت دیگر از امیرالمؤمنین صلوات الله تعالی علیه است که می‌فرماید: «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ»<sup>۳</sup> کسی که با مردم خردمند مشورت کند، از روشنایی خرد آن‌ها نور و بهره می‌گیرد.

روایت دیگر باز از حضرت امیر علیه السلام است: «المشورة تجلب لك صواب غيرك»<sup>۴</sup> روایت دیگر: «الْمُسْتَشِيرُ مُتَحَصِّنٌ مِنَ السَّقْطِ»<sup>۵</sup> کسی که مشورت کند، از سقوط در امان است. روایت دیگر از حضرت امیر صلوات الله تعالی علیه: «الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ التَّجَاحِ»<sup>۶</sup> کسی که مشورت کند، همیشه بر طریق پیروزی و موفقیت خواهد بود؛ و باز از حضرت روایت شده که: «الْمُشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَ تَعَبٌ لِغَيْرِكَ»<sup>۷</sup> اگر مشورت کنی تو در آسایش خواهی بود، «تَعَبٌ لِغَيْرِكَ» ظاهراً به این معنی است که: کسی نمی‌تواند از تو انتقاد کند؛ یعنی تو در نتیجه مشورت در آسودگی و آرامش به سر خواهی برد؛ اما منتقدین تو به زحمت خواهند افتاد.

۱. بحار الأنوار جلد ۷۲، صفحه ۱۰۰ «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يُوصِينِي يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مَنْ اسْتَخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالذُّلْجَةِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تُطْوَى بِاللَّيْلِ مَا لَا تُطْوَى بِالنَّهَارِ يَا عَلِيُّ اغْدُ عَلَى إِسْمِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَارِكُ لَا مُتَيِّ فِي بُكُورِهَا»

۲. الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، جلد ۱، صفحه ۳۴

۳. غرر الحكم: ۸۶۳۴.

۴. غرر الحكم، ح ۱۵۰۹.

۵. غرر الحكم و درر الكلم ص ۴۴۲، ح ۱۰۰۶۸.

۶. عيون الحكم و المواعظ، جلد ۱، صفحه ۴۶.

۷. غرر الحكم: ۱۸۵۷.

روایت دیگر بازهم از حضرت امیر صلوات الله تعالی: «وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهَدَايَةِ وَ قَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ»<sup>۱</sup> مشورت همان هدایت است و انسان به وسیله مشورت به راه راست هدایت می شود. کسی که خودش را بی نیاز از رأی دیگران کند، خود را در مخاطره می اندازد، خودش را در معرض خطا قرار می دهد.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: «الْحَزْمُ أَنْ تَسْتَشِيرَ ذَا الرَّأْيِ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ»<sup>۲</sup> حزم به معنی کار محکم است؛ استحکام، رویه مستحکم این است که کسانی را که صاحب رأی و صاحب عقل و خرد هستند مورد مشورت قرار دهی و بعد هم اگر اهل خرد و اهل فهم و تدبیر هستند، به مشورت آن ها عمل کنی.

روایت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ»<sup>۳</sup> کسی که با دیگران مشورت کند، به راه درست هدایت می شود.

از امام رضا صلوات الله تعالی علیه روایت است که: «: كَانَ [الامام الكاظم عليه السلام] عَقْلُهُ لَا تُوَازِي بِهِ الْعُقُولُ وَ رُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ: تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانَهُ»<sup>۴</sup> با اینکه عقل امام کاظم از همه بیشتر و بالاتر بود که خرد دیگران به پای خرد او نمی رسید، با این وجود با افراد سیاه پوستی که خدمتگزار او بودند مشورت می کرد. به ایشان گفتند: با این ها مشورت می کنید! اینکه یک خدمتگزار و نوکر بیش نیست، شما با نوکر خود هم مشورت می کنید؟! فرمود: شاید حرف درست بر زبان این انسان جاری شود و حرف بهتر و پخته تری بزند «قَالَ: فَكَانُوا رُبَّمَا أَشَارُوا عَلَيْهِ بِالشَّيْءِ فَيَعْمَلُ بِهِ فِي الضَّيِّعَةِ وَ الْبُسْتَانِ»

و آخرین روایتی که در این دسته به آن اشاره می کنیم از حضرت امیر صلوات الله تعالی است که: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَ يَجْمَعَ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ»<sup>۵</sup> حقی بر عهده فرد عاقل است؛ یعنی عقل حکم می کند بر او که رأی عاقلان و خردمندان دیگر را به رأی خود اضافه کند و علم حکیمان را به علم خود بیفزاید. اگر کسی عاقل باشد، عقل او چنین حکمی براو می کند.

۱. بحار الأنوار جلد ۶۶، صفحه ۴۱۰»

۲. بحار الأنوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۵

۳. مجمع البیان ج ۹ ص ۵۱.

۴. مکارم اخلاق: ح ۳۳۵ «كَانَ عَقْلُهُ لَا تُوَازِي بِهِ الْعُقُولُ وَ رُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ، فَقِيلَ لَهُ: تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَيَّ لِسَانَهُ، قَالَ: فَكَانُوا رُبَّمَا أَشَارُوا عَلَيْهِ بِالشَّيْءِ فَيَعْمَلُ بِهِ فِي الضَّيِّعَةِ وَ الْبُسْتَانِ»

۵. عیون الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۳۲

این مجموعه‌ای از روایات که در این دسته ذکر شد. روایات دیگر هم به همین مضمون است و دیگر تکرار نمی‌کنیم. این‌ها روایاتی است که در آن‌ها حَتَّ بر مشورت و دعوت و تشویق به مشورت شده است. این دسته از روایات هم مضمون با آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> می‌باشد و بیش از آن نیست. آنجا هم درباره مدح کسانی است که مشورت می‌کنند. از این دسته از روایات مشورت قبل الحکم فهمیده نمی‌شود؛ یعنی شورایی بودن تعیین حاکم و یا شورای بودن خود حکومت استفاده نمی‌شود؛ بلکه از آن استفاده می‌شود اموری که اختیار آن با خود انسان است، خودش درباره آن تصمیم می‌گیرد، فرد تصمیم گیرنده برای اینکه تصمیمش صائب‌تر باشد، خوب است که از رأی دیگران استفاده کند و اکتفاء به نظر خود نکند. پس این دسته از روایات در رابطه با تکلیفی است که تصمیم گیرنده در یک مسئله باید به آن عمل کند که این تکلیف هم همان‌طور که عرض کردیم، تکلیف ارشادی است و تعبیر به تکلیف حالت مسامحه دارد. ارشادی است به کسی که می‌خواهد تصمیم بگیرد که اگر خواستی تصمیم بگیری، برای این که تصمیم تو، تصمیم صائبی باشد و تصمیمی باشد که از خطا به دور باشد، خوب است که با عاقلان و خردمندان مشورت کنی. پس این ربطی به شورای حکومتی ندارد چون تصمیم گیرنده‌ای در اینجا فرض شده که آن تصمیم گیرنده باید با دیگران مشورت کند. ما وقتی درباره حاکم می‌کنیم، بحثمان درباره همان کسی است که می‌خواهد تصمیم بگیرد؛ این را باید چگونه انتخاب کنیم؟ بعد حاکم تصمیم گیرنده است و بالاترین مقام تصمیم گیرنده در جامعه می‌باشد؛ یعنی کسی برای او تصمیم نمی‌گیرد بلکه او برای همه تصمیم می‌گیرد؛ بنابراین این روایات اگر هم نظری به حاکم داشته باشد، می‌گوید: حاکم برای اینکه بخواهد تصمیم بگیرد، خوب است که در تصمیمی که می‌گیرد با دیگران مشورت کند؛ اما خود این تصمیم گیرنده را چگونه باید معین کرد؟ این روایات درباره تعیین تصمیم گیرنده وارد نشده؛ روایاتی است که تعبیر ما، مربوط به شورای بعد الحکم است و ربطی به شورای قبل الحکم و یا شورای مع الحکم ندارد. در آن روایت حضرت می‌فرماید: وقتی که پیامبر من را به یمن فرستاد، فرمود: «يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ إِسْتِخَارَ وَلَا نَدِمَ مِنْ إِسْتِشَارَ» عرض کردیم: تمام این روایات اگر هم ربطی به مسئله حکومت داشته باشد، مربوط به بعد الحکم است؛ یعنی بعد از اینکه حاکم معین شده، تصمیم گیرنده معین شده و می‌خواهد تصمیم بگیرد، به او توصیه شده که در تصمیم‌گیری‌های خود با دیگران مشورت کند.

۱. شورا، آیه ۳۸ «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

سؤال یکی از حضار: مضمون کلی این روایات این است که اگر می‌خواهید به حق برسید باید مشورت کنید؛ پس اگر می‌خواهید حاکم خوب و عادل انتخاب شود، باید مشورت کنید.

پاسخ استاد: یعنی کسی که می‌خواهد تصمیم بگیرد، برای اینکه تصمیم او تصمیم درستی باشد، باید مشورت کند؛ اما خود تصمیم گیرنده را باید چگونه انتخاب کنیم؟ این روایات متعرض این جهت نیست و خلاصه اینکه نظر به بعد از تعیین شدن تصمیم گیرنده دارد. فرض می‌کند که تصمیم گیرنده وجود دارد، وجود یک تصمیم گیرنده مفروض است یا مفروض غنه است؛ این تصمیم گیرنده باید این روش را در تصمیم‌گیری خود اتخاذ کند. ضمن اینکه گفتیم: لسان روایت، لسان وجود نیست؛ بلکه لسان ارشاد است.

— پس تصمیم گیرنده هم اگر با مشورت انتخاب شود بهتر است.

استاد: آن وقت چه کسی می‌خواهد انتخاب کند؟ انتخاب حق چه کسی است.

— فرض را بر این می‌گذاریم که خدا حاکمی را انتخاب نکرده و بدون حکومت هم نمی‌توان جامعه را اداره کرد و در نتیجه اینجا فرصت انتخاب برای مسلمانان پیش می‌آید.

استاد: این که این حق را دارند، احتیاج به دلیل دارد. داریم بحث می‌کنیم که چه کسی می‌تواند حاکم را انتخاب کند؟ خود این احتیاج به دلیل دارد که چه کسی چنین حقی را دارد؟ در قبل این بحث شد که دلیل نه یکی و دوتا و ده تا بلکه از قطعیات قرآن کریم است که می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»<sup>۱</sup> این که می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ ۖ»<sup>۲</sup> همه این‌ها حصر است. این که می‌گوید: «لا شریک له فی الملک». «لا یشرک فی حکمه احدا» و هکذا. چقدر امثال این آیات را خواندیم؟ که این هم چاپ‌شده و توصیه می‌کنم دوستانی که اوایل بحثمان نبودند، جلد اول صفحه نظام سیاسی را بخوانند؛ بلکه اگر فرصت داشتند مباحثه کنند. چون جلد اول پایه اصلی تمام مباحث فقه نظام سیاسی است. تا وقتی که کسی پایه را به وسیله آن جلد اول محکم نکند، در مسائل فقه نظام سیاسی نمی‌تواند محکم باشد. جلد اول مسئله بسیار مهمی است. عرض ما این است که: نظر این روایات به بعد از مفروض غنه بودن تصمیم گیرنده است. اگر گفتید که مردم تصمیم گیرنده هستند، باید مردم انتخاب کنند؛ اما

<sup>۱</sup>. آل عمران، آیه ۲۶ «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُدْخِلُ مَنْ تَشَاءُ فِي رَحْمَتِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

<sup>۲</sup>. بقره، آیه ۲۷۴ «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَى بِكُنُوزٍ لَنَا أَمْ لَنَا عَلَمٌ عَلَيْهِمْ وَنَحْنُ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ غَرَسَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ ۖ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

این را باید در جایی بحث کنیم که آیا مردم تصمیم گیرنده هستند یا نیستند. اگر معلوم شد که مردم حق تصمیم‌گیری دارند، آن وقت این روایات شامل آن‌ها هم می‌شود؛ اما اول باید درباره این بحث کنیم که چه کسی در رابطه با مسئله حکومت تصمیم گیرنده است. این باید قبل از مسئله شورا بحث شود.

دسته دوم روایات، روایاتی است که درباره مشورت حاکم با دیگران آمده است؛ البته همه این روایاتی که خواندیم شامل حاکم هم می‌شود؛ اما در خصوص حاکم، روایاتی هم داریم. مثل همین روایتی که خواندیم: «يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ إِسْتِخَارَ وَلَا نَدِمَ مِنْ إِسْتِشَارَ» این اصلاً خطاب به حاکم است؛ چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که به یمن فرستاد به عنوان حاکم بر یمن فرستاد؛ البته این را هم گفته‌ایم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان حیات رسول‌الله امام بوده. اینکه ما گاهی می‌گوییم: نهم ربیع‌الاول آغاز ولایت ولی عصر است، تعبیر دقیقی نیست. حضرت حجت قبل از آن‌هم امام بوده‌اند؛ منتها امام صامت. این را ما قبلاً بحث کرده‌ایم که این‌طور نیست که امامت امام بعد از شهادت امام قبلی شروع شود، امام، از اول هم امام است؛ منتها امامی است که صامت است. در همان زمان هم اگر امام به دلیل غیبت کند، امامت او، امامت بالفعل می‌شود. لذا در زمان رسول اکرم هم اگر حضرت رسول از مدینه بیرون می‌رفت و علی در مدینه باقی می‌ماند، امام بالفعل مردم مدینه بود. وقتی حضرت علی را به یمن می‌فرستند، او دیگر در یمن امام بالفعل است؛ منتها امام منصوب از امام عصر.

در این زمینه هم روایات متعددی آمده است که این روایات در باب ۲۰۴۲ میزان الحکمه آمده است. از حضرت امیر صلوات الله تعالی در نهج‌البلاغه روایت است: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ»<sup>۱</sup> از اینکه مشورتی بدهید یا اگر نظر عادلانه‌ای دارید، نظری بدهید و یا اگر گفتار حقی به نظرتان می‌رسد، خودداری نکنید و به من بگویید، «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ»، من به خودی خود بالاتر از خطا نیستم «وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» مگر اینکه خدا من را ننگه دارد. این همان چیزی است که در حق حضرت یوسف هم آمده است که فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»<sup>۲</sup> که اگر نگهداری خدا نبود، پای یوسف هم می‌لغزید. حضرت هم همین را می‌فرماید که اگر عصمت الهی نبود، من به شخص خودم بی‌نیاز از مشورت شما نیستم. به این خوب باید توجه کرد که به معنی نفی عصمت نیست. روایت جالبی هست به این مضمون که: خداوند متعال به یکی از

۱. خطبه ۲۲: ۲۱۶ نهج‌البلاغه «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهَ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»

۲. یوسف آیه ۲۴ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

انبیا وحی کرد که برو و به دانیال بگو: «إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَعَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ»<sup>۱</sup> البته مسئله معصیت انبیا در مقام خود معلوم است که؛ تخلف از حکم واجب خدا نیست بلکه مراد معصیتی است که معروف است: «حسنات الابرار سیئات المقربین» چیزی که برای ابرار حسنه است، برای مقربین سیئه محسوب می شود. اگر نمازی که من می خوانم، علی بن ابیطالب صلوات الله تعالی علیه بخواند، برای او سیئه است. نمازی که برای من عبادت است، برای علی بن ابیطالب صلوات الله تعالی علیه سیئه است. خلاصه اینکه خدا فرمود: معصیت کردی، من تو را بخشیدم. بار دوم تو را بخشیدم، بار سوم تو را بخشیدم. بار چهارم اگر معصیت کنی، تو را نخواهم بخشید. پیامبر رفت و به حضرت دانیال گفت: چنین پیامی از طرف خدا برای تو دارم. بعد در روایات است که حضرت دانیال در دل شب مناجات استاد و بعد از مناجات با خدا این جواب را به آن پیام داد «عصیتک فغفرتی ثم عصیتک فغفرتی ثم عصیتک فغفرتی فو عزتک لئن لم تعصمنی لأعصیتک ثم لأعصیتک الا ان تعصمنی» پروردگارا! معصیت کردم، مرا بخشیدی بار دیگر معصیت کردم، بار دیگر بخشیدی. بار سوم خلاف کردم، بخشیدی. به عزت خودت سوگند! همچنان خلاف خواهم کرد و باز هم خلاف خواهم کرد و باز هم خلاف خواهم کرد؛ مگر اینکه تو مرا ننگهداری. من به نگهداری تو نیاز دارم؛ چون ذات من، ذات فراتر از معصیت نیست. این، آن ادبی است که انبیا دارند. ادبی است که بزرگوار دارند. اشاره به همان نوع ادب است. این ادب، ادب رهبران الهی در برابر خدا است که این طور نیست که خود را در ذات خود فراتر از خطا بدانند و خود را با تأیید الهی در مقام عصمت نگه می دارند.

این روایت از نهج البلاغه را باید شده، خطبه ۲۱۶،

روایت دیگری هم هست که آن را قبلاً مطرح کردیم حضرت به عبدالله بن عباس فرمود: «لَكَانَ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي»<sup>۲</sup>. یا روایت دیگری که قبلاً مطرح کردیم که حضرت در جواب طلحه و زبیر که می گفتند: چرا با ما مشورت نمی کنی، فرمود: من در امری که خدا و رسول تکلیف آن را مشخص کرده اند و نیازی به مشورت ندارم. «فلم احتج فی ذلک الی رایکما و رأی غیرکما؛ و لا وقع حکم جهلته، فاستشیر کما و اخوانی من المسلمین و لو کان ذلک لم ارغب عنکما و لا عن غیرکما»<sup>۳</sup> شاهد ما اینجا است: ابتدا می فرماید: من آنچه عمل کرده ام، بر مبنای حکم خدا و سنت رسول بوده. اگر جایی باشد که

۱. اصول کافی، ج ۴، باب التوبة، ص ۱۶۸، ح ۱۱۱.

۲. نهج البلاغه، کلمه قصار، شماره ۳۲۱

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵

خدا و رسول حکمی نداشته باشند، من ابایی ندارم از اینکه با شما مشورت کنم یا با غیر شما. شاهد مثال ما این جمله آخر است که قبلاً بحث شد. خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد